

هر کس به‌دنبال شواهدی مبنی بر نفرت ذاتی افراد نسبت به نابرابری باشد، تعداد زیادی مطالعه آزمایشگاهی خواهد یافت که علی‌الظاهر دیدگاهش را تأیید می‌کنند. یافته‌های مطالعات از «تعمایلی همگانی برای پرداختن براب‌تر»، «انگیزه‌های برابری‌طلب در انسان‌ها»، «برابری‌طلبی در بچه‌های کوچک» و همین‌طور «برتری برابری نسبت به رابطه متقابل» می‌گویند. نتیجه جست‌وجوی عبارت «نفرت از نابرابری» در گوگل اسکالر بیش از ۱۰ هزار مقاله در این زمینه است. زمانی که از افراد مورد آزمایش خواسته می‌شود منابع را میان افراد غیرمرتبط تقسیم کنند، به تقسیم برابر این منابع تمایل دارند. اگر شرایطی از قبل باعث ایجاد نابرابری شده باشد، افراد منابع آینده را نابرابر تقسیم می‌کنند تا به این ترتیب نابرابری بین افراد را از بین برده یا به حداقل برسانند. این تمایل به حدی شدید است که گاهی افراد مورد آزمایش نتایج برابری را که افراد در مجموع دریافتی کمتری داشت‌ه‌اند به نتایج غیربرابری ترجیح می‌دهند که افراد در مجموع دریافتی بیشتری دارند. علاوه بر این به نظر می‌رسد افراد به توزیع برابر منابع به‌عنوان یک مزیت اخلاقی می‌نگرند؛ آنها انزجار خود را از کسانی که از شرایط نابرابر سود می‌برند ابراز می‌کنند. این عصبانیت آنقدر زیاد است که افراد حاضرند برای ادب کردن توزیع‌کنندگان نابرابر، پول بپردازند. مطالعه‌ای که این‌ موضوع را در ۱۵ فرهنگ مختلف مورد بررسی قرار داده مشخص کرده افراد از هر گروه و دسته‌ای حاضر به پرداخت هزینه برای اجرای تنبیه در شرایط تقسیم نابرابر منابع هستند. اگر چه شدت این تمایل میان گروه‌های متفاوت به میزان قابل ملاحظه‌ای، متفاوت است. مطالعات روی بچه‌های ۳ تا ۸ ساله نیز یافته‌های مشابهی در‌ساره تمایل به برابری داشته است. بچه‌های ۳ ساله منابع را به‌شکل برابر میان افراد دیگر تقسیم می‌کنند و بچه‌های ۶ ساله حتی تعهد بیشتری برای توزیع برابر دارند و ترجیح می‌دهند منابع اضافی را دور بریزند تا اینکه اجازه دهند به صورت نابرابر میان ۲ نفر غیرحاضر تقسیم شود.

در یک مطالعه، از بچه‌های ۶ تا ۸ ساله خواسته شده بود پاک‌کن‌ها را میان دو پسری تقسیم کنند که اتفاق‌شان را مرتب کرده بودند. زمانی که تعداد پاک‌کن‌ها فرد بود بچه‌ها تأکید داشتند مسوؤل آزمایش باید پاک‌کن اضافی را دور بیندازد و حاضر نبودند تقسیم نابرابر را بپذیرند. آنها حتی اگر افساد دریافت‌کننده نمی‌دانستند چیزی کمتر دریافت کرده‌اند، همچنان روی توزیع برابر تأکید داشتند. این به آن معنا بود که بچه‌ها نسبت به احساسات دریافت‌کننده‌ها نگران نبودند، بلکه با ایجاد نابرابری مخالف بودند، حتی اگر هیچ‌کدام از دریافت‌کننده‌ها از آن ناخبر نبودند.

حتی گویاتر از آن، بچه‌ها چه در شرایط سخاوت (توزیع‌کننده تمام آبنبات‌ها را به دریافت‌کننده دهد) و چه در شرایط خودخواهی (توزیع‌کننده همه آبنبات‌ها را برای خود نگه دارد) به شکلی مشابه توزیع‌های نابرابر را رد می‌کنند. به این ترتیب عدم پذیرش‌ها در حقیقت نشان‌دهنده نفرت از نابرابری است، نه تنبیه خودخواهی.

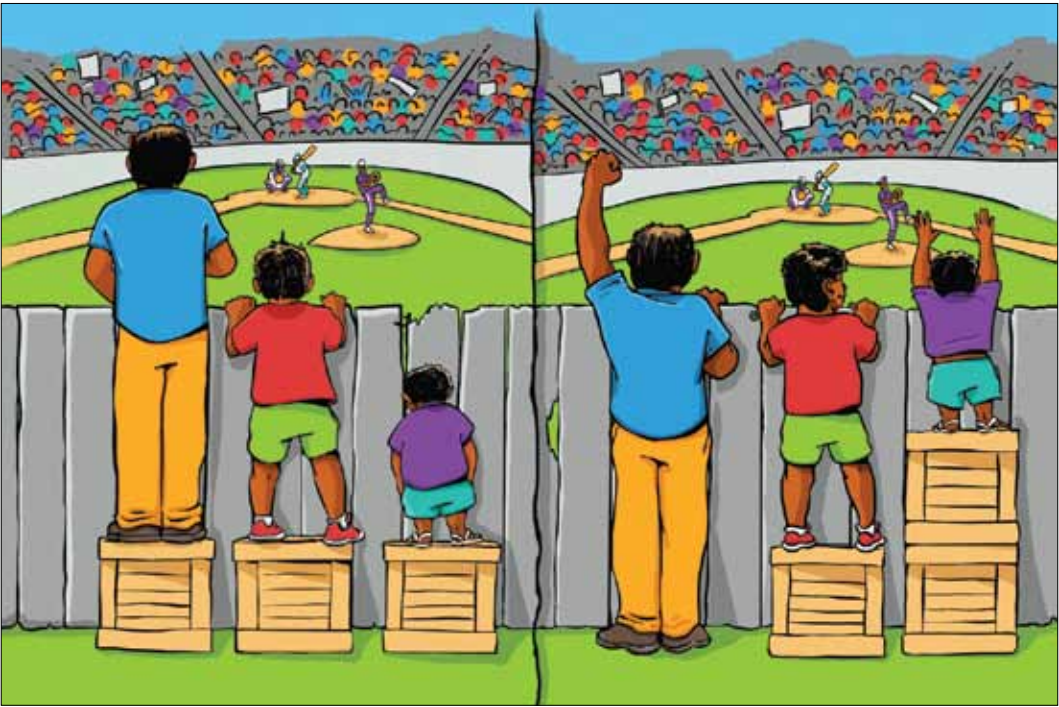
■ **تمایل به نابرابری**

با توجه به این یافته‌ها انتظار این است وقتی از افراد می‌خواهیم منابع را میان گروهی از افراد واقعی توزیع کنند، توزیع برابر میان تمام بخش‌های جامعه را انتخاب کنند اما این‌طور نیست. مطالعه اخیرى که توسط «نورتون» و «آریلی» انجام شده توجه رسانه‌ای زیادی را به خود جلب کرد؛ توجهی که مستحقش بود. این مطالعه نشان داد افراد هم میزان نابرابری در جامعه را کمتر از حد برآورد می‌کنند و هم جامعه‌ای مساوات‌طلب‌تر را به جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند، ترجیح می‌دهند.

نویسندگان مطالعات خود را بررسی «عدم توافق درباره سطح بهینه نابرابری ثروت» توصیف می‌کنند و یافته‌ها را چنین گزارش می‌کنند: «سطح بیش از انتظاری از توافق؛ همه گروه‌های جمعیت‌شناختی- حتی مثلاً جمهوری‌خواهان و ثروتمندانی که معمولاً با بازتوزیع ثروت موافق نیستند- توزیع برابرتر ثروت را به شرایط فعلی ترجیح می‌دهند». عنوان مقاله‌ای از آریلی این بود: «آمریکایی‌ها دوست دارند در کشوری برابرتر زندگی کنند (فقط خودشان نمی‌دانند)».

این چکیده‌ها دقیق هستند: شرکت‌کنندگان این مطالعات واقعاً برابری بیشتر را به شرایط فعلی ترجیح می‌دادند. اما نتایج علاوه‌بر این نشان می‌داد آنها به‌طور خاص درباره نابرابری‌های بزرگ نگران نیستند. در مقابل این افراد اعتقاد داشتند در یک جامعه بی‌نقص، افرادی که در ۲۰ درصد بالایی قرار دارند باید بیش از ۳ برابر افراد ۲۰ درصد پایینی پول داشته باشند.

زمانی که آنها در مقابل انتخاب میان ۲ گزینه توزیع برابر و نابرابر ثروت قرار گرفتند و به آنها گفته شد به‌صورت تصادفی ممکن است از ثروتمندترین تا فقیرترین فرد جامعه باشند (همان پرده بی‌خبری)، بهی‌ش از نیمی از افراد به‌طور مستقیم گزینه توزیع برابر ثروت را رد کرده و نابرابری را ترجیح دادند. این داده‌ها مبین



آیا افراد، جوامع نابرابر را ترجیح می‌دهند؟

برابری درآمد یا برابری فرصت؟!

■ کریستینا استارمنز / مارک شسکین / پاول بلوم ■

آن است که وقتی پای توزیع ثروت در دنیای واقعی در میان باشد، افراد مقدار مشخصی از نابرابری را ترجیح می‌دهند.

این ترجیح نابرابری در ۱۶ کشور دیگر و در میان افرادی از طیف‌های سیاسی راست و چپ و در میان نوجوانان نیز تکرار شد. به بیان نورتون: «بعضی افراد تا حدی به نابرابری تمایل نشان می‌دهند، نه پیش از حد برابر و نه بیش از حد نابرابر». حقیقت این است که شاید این داده‌ها ترجیح افراد برای توزیع نابرابر را دست کم بگیرد. مطالعه‌ای که بعدتر انجام شد سوال نورتون و آریلی درباره درصد ثروتی را مورد بررسی قرار داد که باید به هر یک‌پنجم از جامعه آمریکا داده شود. سوالی که آنها مطرح کردند این بود: چه درآمد متوسطی را باید به هر کدام از این یک‌پنجم‌های درآمدی اختصاص داد. سوال نورتون و آریلی به نسبت ایده‌آل یک به ۴ ختم شده بود اما در سوال دوم، این نسبت به یک به ۵۰ جهش کرد و زمانی که رابطه میان ۲ سوال برای افراد توضیح داده شد، اکثریت آنها در میان این ۲ معیار نسبت نابرابری بیشتر را انتخاب کردند.

■ **ترجیح انصاف**

چطور می‌توان این ترجیح نابرابری در دنیای واقع را کنار ترجیح شدید برابری در مطالعات آزمایشگاهی قرار داد؟ نظر ما این است: این تعارض به این دلیل پیش می‌آید که یافته‌های آزمایشگاهی در واقع نشان نمی‌دهند نفرت از نابرابری است که هدایتگر ترجیحات ما برای توزیع برابر است. از همه این یافته‌ها هم می‌توان ترجیح برابری را برداشت کرد و هم ترجیح انصاف، زیرا این مطالعات طوری طراحی شده که پیامد برابر، پیامد منصفانه نیز هست.

این به خاطر آن است که دریافت‌کنندگان از نظر جنبه‌هایی مثل نیاز و شایستگی غیرقابل تمیز هستند. به این ترتیب چه افراد به انصاف حساس باشند و چه به برابری، تمایل به تقسیم برابر کالاها دارند. این نگرش به وسیله مطالعات متعددی تأیید شده که در آنها انصاف به‌دقت از برابری تمیز داده شده است. این مطالعات نشان می‌دهد افراد انصاف را به برابری ترجیح می‌دهند. ۲ نفری را در نظر بگیرید که از هر نظر مشابه هستند و یکی ۱۰ دلار می‌گیرد و دیگری هیچ. این شرایط به‌وضوح نابرابر است اما آیا منصفانه است؟ به‌لا اگر توزیع تصادفی باشد، بزرگسالان استفاده از رویه‌های بی‌طرفانه مثل پرتاب سکه و لاتاری را برای توزیع انواع و اقسام منابع، منصفانه می‌دانند. بچه‌ها هم نگاه مشابهی دارند. در مطالعات پاک‌کن در ازای مرتب کردن اتاق که در بالا عنوان شد، اگر بچه‌ها یک «چرخ‌تاب» داشته باشند که به صورت تصادفی مشخص کند چه کسی پاک‌کن اضافه‌ی را می‌گیرد، مشکلی با ایجاد نابرابری ندارند. یک پاک‌کن برای یک نفر و ۲ پاک‌کن برای دیگری (یا حتی ۱۰ پاک‌کن و هیچ) می‌تواند کاملاً منصفانه باشد، اگر چه به وضوح برابر نیست. از این شرایط چنین برمی‌آید که اگر کسی اعتقاد داشته باشد۱- افراد در دنیای واقعی سطوح مختلفی از تلاش، توانایی، شایستگی اخلاقی و چیزهایی از این دست را نشان دهند و ۲- یک نظام منصفانه این ملاحظات را مدنظر قرار دهد، ترجیح انصاف چنین حکم

می‌کند که او نتایج نابرابر در یک جامعه واقعی را ترجیح دهد. «تام تایلر» از استدلالی مرتبط استفاده می‌کند تا مشخص کند چرا شاهد مقدار بیشتری از ان‌زجار عمومی در برابر نابرابری اقتصادی نیستیم. او بیان می‌کند آمریکایی‌ها نظام بازار آمریکایی را رویه‌ای منصفانه برای تخصیص ثروت می‌دانند و- بر همین اساس- بشدت به امکان ارتقای اجتماعی باور دارند. به این ترتیب از این منظر، ناراضیاتی افراد از شرایط اجتماعی فعلی را براساس باورهای‌شان نسبت به انصاف در توزیع ثروت بهتر می‌توان درک کرد تا براساس باورهای‌شان نسبت به نابرابر.

■ **نظریه‌های نسبت**

بازار ممکن است انگیزه‌های دیگری برای ترجیح توزیع نابرابر ثروت در جامعه‌شان داشته باشند. چنین ملاحظاتِ خیلی ربطی به تمایل انتزاعی به انصاف ندارد و در مقابل بیشتر نشان‌دهنده تمایل به بیشتر داشتن نسبت به دیگران است. جالب اینکه این تمایلات همیشه به‌منظور افزایش مقدار مطلق نیست، بلکه اغلب به‌منظور بهبود جایگاه یک نفر نسبت به دیگران است. برای مثال، مطالعات درآمد و شادی نشان داده وقتی سطحی مشخص از ثروت به دست آید، ثروت نسبی از اهمیت بیشتری برای شادی کلی برخوردار است. همین‌طور مجموعه گسترده‌ای از پژوهش در روانشناسی اجتماعی مشخص کرد افراد در مقایسه دائمی خود با دیگران به سر می‌برند. دانستن اینکه درآمد یک نفر از همسایه‌اش بسیار بیشتر (یا کمتر) است تأثیر قابل توجهی روی شادمانی دارد. به بیان «گور ویدال»: «هر بار یکی از دوستانم موفق می‌شود، کمی می‌میرم». این انگیزه برای «مزیت‌نسی» می‌تواند منجر به تمایل به توزیع نابرابر شود. حقیقت این است که برای تجربه لذت همراه با مزیت نسبی، افراد حتی حاضرند خودشان متحمل هزینه شوند تا درآمد دیگران را کاهش دهند. حتی بچه‌های کوچک نیز ایین رفتار مزیت‌نسبی‌طلبانه را از خود نشان می‌دهند. بچه‌های ۵ ساله معمولاً ۲ ژتون برنده برای خود و ۲ ژتون برای بچه دیگر را رد کرده و در مقابل گزینه فقط یک ژتون برای خودشان را انتخاب می‌کنند، به آن شرط که به بچه دیگر چیزی نرسد. انگیزه دیگر برای نابرابری ممکن است برآمده از این دیدگاه باشد که نابرابری برای برانگیختن سختکوشی و ایجاد امکان ارتقای اجتماعی، ضروری است. برای مثال نورتون بیان می‌کند افراد به این خاطر نابرابری را ترجیح می‌دهند که آن را نیرویی انگیزاننده می‌دانند که باعث می‌شود افراد بهتر و بیشتر کار کنند، بویژه با دانستن اینکه این کار باعث بهبود شرایط زندگی خودشان و همین‌طور بچه‌های‌شان می‌شود. این باور مستلزم وجود شکلی از «جابه‌جایی شایسته‌سالارانه» است و چنین امکانی بسرای جابه‌جایی و ارتقا حقیقتاً شرطی ضروری است که باعث می‌شود جامعه‌ای نابرابر، جامعه‌ای منصفانه باشد. هر چه باشد جامعه‌ای که امکان ارتقا در آن وجود نداشته باشد جامعه‌ای است که آنهایی که فقیر به دنیا آمده‌اند، هر قدر هم سخت کار کنند و نیوغ به خرج دهند، فقیر باقی می‌مانند. به این ترتیب عجیب نیست، اعتقاد به جابه‌جایی شایسته‌سالارانه همراه است با تحمل بیشتر نسبت به نابرابری که در ان‌زجار

می‌گویند، درحالی‌که آنهایی که در طیف بالایی قرار دارند، از رضایتمندی سخن نخواهند گفت. این موضوع روی کارایی نیز اثرات منفی می‌گذارد؛ کارگرانی که می‌دانند در طیف پایین این توزیع قرار دارند تلاش‌شان را کاهش می‌دهند اما دانستن اینکه در طیف بالایی قرار داری باعث افزایش تلاش نخواهد شد.

با این حال مشخص نیست آثار فرساینده نابرابری روی شادمانی به خود نابرابری بازمی‌گردد یا به برداشت ما از نابرابری غیرمنصفانه. حال سوالی که باقی می‌ماند این است: آیا می‌توان کاهش شادمانی افرادی که دریافتی کمتری نسبت به دیگران دارند را با ایجاد این باور که در یک سیستم منصفانه فعالیت می‌کنند برطرف کرد یا نه؛ سیستمی که افزایش تلاش‌شان در آن می‌تواند منجر به ارتقای اجتماعی‌شان شود. در فضای اقتصادی فعلی ایالات متحده آمریکا و دیگر کشورهای ثروتمند، نگرانی‌های موجود نسبت به انصاف در نهایت به تمایل به کاهش سطح فعلی نابرابری ختم شده است. با این‌حال، نگرانی‌ها نسبت به انصاف در جوامع مختلف دیگر در سراسر جهان و سراسر تاریخ (مثلاً در برابر ایده‌آل‌های کمونیستی شوروی سابق)، بارها منجر به ابراز ان‌زجار از برابری بیش از اندازه شده است. درک این نموده‌های متفاوت نیازمند تمرکز روی منصفانه دیده شدن یا نشدن توزیع ثروت است، نه برابر یا نابرابر بودن آن.

■ **چيست که واقعاً افراد را می‌رنجاند؟**

طرح پیشنهادی ما نیز مثل اکثر این نوع ادعاهای روانشناسی، تأویلات غیرمستقیم برای سیاست عمومی دارد. حتی اگر افرادی متوسط خوانان جامعه‌ای تا حدی نابرابر باشند، ممکن است عده‌ای ادعا کنند این افراد نسبت به آنچه می‌خواهند، دچار اشتباه شده‌اند. شاید افراد در جامعه‌ای کاملاً برابر وضعیت بهتری پیدا کنند و مشکل این است که آنها از این موضوع ناآگاهند. با این حال دو مورد از تأویلات شرایط گفته

شده را بازگو می‌کنیم. اول اینکه مشخص است بسیاری افراد درباره میزان تطابق جامعه و ایده‌آل‌های‌شان اطلاعات دقیقی ندارند. آنها نسبت به میزان نابرابری موجود، در اشتباهند و شرایط فعلی را بسیار برابرتر از آنچه هست، در نظر می‌گیرند. علاوه‌بر این، آمریکایی‌ها نسبت به میزان جابه‌جایی و ارتقای اجتماعی در ایالات متحده آمریکا دیدگاه‌های مبالغه‌آمیز دارند و این دیدگاه‌های مبالغه‌آمیز درباره رویه منصفانه تخصیص ثروت در نظام بازار فعلی آمریکا نیز برقرار است.

قبل از این بیان کردیم دیدگاه‌های مرتبط با انصاف، مهم‌ترین عوامل برای پیش‌بینی میزان ناراضیاتی از نابرابری اقتصادی خواهد بود. به این ترتیب، آگاهی‌بخشی عمومی نسبت به میزان واقعی جابه‌جایی و ارتقای فعلی کمک خواهد کرد مطمئن شویم ارزیابی اخلاقی افراد از جهانی که در آن زندگی می‌کنند، بر پایه واقعیت‌های مرتبط است. دوم، گفتمان سیاسی معاصر معمولاً دغدغه‌های گوناگونی را در هم می‌آمیزد؛ دغدغه‌هایی که باید جداگانه به هر کدام پرداخت. نگرانی‌های مربوط به نابرابری با نگرانی‌های مربوط به فقر قاطی می‌شود، همین‌طور افول حقوق اولیه و -آن‌طور که در اینجا به آن پرداختیم- بی‌انصافی به یک چشم نگرسته می‌شوند.

اگر این درست باشد که نابرابری به‌خودی خود واقعاً چیزی نیست که افراد را می‌رنجاند، شاید بتوانیم با تمایز قائل شدن میان این دغدغه‌ها و تمرکز روی مسائلی که برای‌مان مهم‌تر است، شرایط بهتری را تجربه کنیم. تصدیق اینکه انصاف و برابری متفاوتند، نباید تنها پانویسی در مطالعات تجربی باشد و همین‌طور نباید موضوعی جزئی و پیش‌یافتاده در گفت‌وگوهای سیاسی قلمداد شود. گفت‌وگو‌هایی که چالش اصلی‌شان در واقع بی‌انصافی است اما چارچوب‌شان براساس برابری تبیین شده است. پرداختن به انصاف که افراد واقعاً به آن اهمیت می‌دهند- نه به نابرابری که برای‌شان اهمیت چندانی ندارد- باعث خواهد شد در محیط آزمایشگاه و همچنین دنیای پیرامون‌مان شاهد پیشرفت بیشتری باشیم.

منبع:گاردین

ترجمه:امیرحسین میرابوطالبی/ ترجمان



بی‌خبری آمریکا

از انقلاب اسلامی ایران

ارزیابی مقامات سیاسی و اطلاعاتی آمریکا درباره ابعاد بحران ایران، از آغاز نادرست بود. تا شهریور ۵۷ هیچکس در سفارت آمریکا در تهران متوجه این نکته نشده بود که شاه نمی‌تواند توفان را از سر بگذرانند. این بدان معنی نیست که سفارت و منابع اطلاعاتی آمریکا از فعالیت‌های اپوزیسیون و مخالفان شاه به کلی بی‌اطلاع مانده بودند.

۲۵ جولای ۱۹۷۶ (مرداد ۵۵) سفیر آمریکا در تهران، گزارش هشداردهنده‌ای درباره فعالیت روشنفکران و روحانیون مخالف شاه به واشنگتن فرستاد. فوریه ۱۹۷۷ (بهمن ۵۵) نیز گزارش مشروحی درباره ناراضیاتی مردم و اقدامات نیروهای اپوزیسیون به وزارت خارجه آمریکا ارسال شد.

در گزارش‌های سال ۵۶ و اوایل ۵۷ نه منابع اطلاعاتی سفارت آمریکا در تهران و نه دیگر سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا حتی احتمال سقوط شاه را نیز پیش‌بینی نکرده بودند. تحقیقاتی که بعدها از سوی کمیته دائمی اطلاعات کنگره آمریکا در زمینه رسیدگی به علل قصور و ناتوانی سازمان‌های اطلاعاتی در ارزیابی اوضاع ایران به عمل آمد، حاکی است مقامات سیاسی آمریکا تا اکتبر ۱۹۷۸ (مهر ۵۷) از وخامت اوضاع ایران آگاه نشده بودند. در گزارش ستاد کمیته دائمی اطلاعات کنگره آمریکا‌نوامبر ۱۹۷۸ (آبان ۵۷) گفته شده بود: «هیچ‌گونه گزارش موثقی از سوی سیا درباره فعالیت‌های اپوزیسیون مذهبی، طی ۲ سال قبل از نوامبر ۱۹۷۷ واصل نشده است. گزارش مقامات سیاسی سفارت درباره تماس با اپوزیسیون نیز اندک و اغلب ادواری بوده است.» در این گزارش تأکید شده بود: برآورد سیا از اوضاع ایران در آگوست ۱۹۷۸ (مرداد ۵۷) با اعلام این نظر که «ایران نه در حال انقلاب است و نه در استانه انقلاب» مبهم و بدون محتوا است. در ارزیابی سازمان اطلاعات وزارت دفاع در ۲۸ سپتامبر ۱۹۷۸ (شهریور ۵۷) چنین آمده است: «انتظار می‌رود شاه تا ۱۰ سال آینده به مسند قدرت باقی بماند». دفتر اطلاعات و تحقیقات وزارت خارجه آمریکا که باید در شرایط بحرانی ایران، اوضاع را به طور مستمر و با دقت زیر نظر می‌گرفت، حوادث ایران را در اواسط تابستان «بسیار بد» توصیف کرده است. بدین ترتیب مشاهده می‌کنیم هیچ‌یک از کارشناسان آمریکایی، بحران ایران را حتی نگران‌کننده‌توصیف‌نکرده‌اند.

در اجلاس محرمانه ۱۵ سپتامبر (شهریور ۵۷) کمیته خارجی سنای آمریکا، «هنری پرشت» متصدی امور ایران در وزارت خارجه و «جک میکلس» عضو عالی‌رتبه دیگر آن وزارت‌خانه- که در امور ایران تجربه داشت- به سوالات اعضای کمیسیون پاسخ دادند. اینان در پاسخ به این پرسش که چرا دولت نتوانست بحران ایران را پیش‌بینی کند، اظهار داشتند: «ایالات متحده از جنبه کسب اطلاعات مربوط به ایران، به نحو فوق‌العاده‌ای به ساواک متکی بود».

۱۲ روز بعد دکتر «رابرت بوی» رئیس مرکز بررسی‌های امنیتی خارجی سیا برای ادای مسئولیت به کمیته خارجی سنای آمریکا احضار شد. وی اظهار داشت پیش از به حکومت رسیدن کارتر، سیا برای کسب اطلاعات، در میان گروه‌های مخالف کشورهایی مثل ایران نفوذ می‌کرد ولی از دوره زمامداری کارتر، اینگونه عملیات قطع شد، زیرا شاه و وزارت خارجه آمریکا متوجه آن بودند. به عقیده وزارت خارجه ایالات متحده آمریکا، تماس دولت آمریکا با اپوزیسیون در ایران، مخالفان شاه را تشویق به ادامه مبارزه می‌کرد و این امر به وجهه شاه لطمه وارد می‌کرد.

دکتر رابرت بوی افزود: «نه از سوی واشنگتن خواسته شد ارزیابی وسیعی درباره اوضاع ایران به عمل آید و نه در جریان وسعت یافتن دامنه تظاهرات ضد شاه، گمان می‌رفت اوضاع از کنترل دولت خارج شود».

نوامبر ۱۹۷۸ هنگامی که ناآرامی‌ها بالا گرفت و کارتر احساس کرد مقامات اطلاعاتی آمریکا در ارزیابی درست اوضاع ایران ناموفق بوده‌اند، مسؤولان را مورد انتقاد و سرزنش قرار داد. وی کمیته ویژه‌ای را مامور بررسی علل شکست سازمان‌های اطلاعاتی در ارزیابی اوضاع ایران کرد.

منبع: تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران / سرنهنگ غلامرضا تجاتی



@vatanemrooz

در شبکه‌های اجتماعی